

رسانه در حدیث بزرگان

آیت‌الله العظمی عبدالله جوادی آملی

اشاره

در زادروز حضرت زینب کبری (س) و در آستانه سالروز شهادت آیت‌الله مرتضی مطهری به همت رسانه ملی و با حضور ریاست محترم سازمان جناب آقای مهندس سیدعزت‌الله ضرغامی و با همراهی مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما مراسمی جهت بزرگداشت خدمات علمی و عملی علامه فرزانه، مفسر قرآن و مجتهد جامع حضرت آیت‌الله العظمی عبدالله جوادی آملی برگزار شد. متن پیش‌رو خلاصه‌ای محفوظ از سخنان این فقیه فرزانه است که به زیور چاپ آراسته می‌شود. در پیاده‌سازی و آماده‌سازی متن سخنرانی تلاش نمودیم لحن عالمانه و صمیمانه سخنران حفظ شود. تا چه قبول افتد...

*** مال جامع علوم انسانی ***

این محفل به مناسبت سی‌امین سالگرد شهادت آیت‌الله مرتضی مطهری برگزار شد. مطالبی را که بزرگواران فرمودند کلیاتش تام و صحیح ولی تطبیقش بر شخص معین، با تحمیل همراه است. هرگز نمی‌شود یک کلی را با تحمیل بر یک شخصی منطبق کرد. خود کلی باید منطبق بشود از بالا و خود شخص باید مندرج بشود از پایین تا حلقه اتصالی حاصل بشود وگرنه نه آن انطباق و نه این اندراج با تحمیل حاصل نمی‌شود. آن‌چه که مربوط به حکمت مطهر شهید مرتضی مطهری است و همه ما باید راهی این راه باشیم و این راه برای همه ما باز است، عبارت از این است که ما چه حوزوی باشیم چه دانشگاهی باید این اصول و این فصول را رعایت کنیم که چه بخوانیم، چه جور بخوانیم و با چه دل‌مایه‌ای سفر کنیم. این سه فصل و سه اصل را شهید

آیت‌الله مطهری به خوبی پشت سر گذاشت. چون او شاگرد اسلام بود. وجود مبارک پیامبر و هم‌چنین امام صادق(ع) ضمن این‌که به فراگیری علم و دانش دعوت کرده‌اند و فرمودند طلب علم فریضه است؛ به ما فرمودند چه بخوانید. هم گفته‌اند عالم بشوید، هم گفته‌اند چه بخوانید. از رسول گرامی و از امام صادق رسیده است:

اتما العلم ثلاثه أیة محكمة، فریضة عادلة و سنة قائمة.

یک بخشی از علوم مربوط به اصول دین، به جهان‌بینی الهی و مانند آن است. یک بخشی از علوم مربوط به فقه و اصول است. یک بخشی از علوم مربوط به اخلاق است. بخش‌های دیگر زیرمجموعه همین سه علم مندرج است. اگر علم فقه شد، همه مطالب را به همراه دارد. وجود مبارک امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) و دیگر ائمه علیهم السلام فرمودند:

اگر کسی وارد حوزه تجارت بشود ولی، فقیه نباشد به دام ربا می‌افتد.

این سخن به عنوان تمثیل است و نه تعیین؛ یعنی اگر کسی وارد حوزه‌های دیگر هم بشود و از فقه آگاه نباشد، همین هول افتادن به چالش و چاله را دارد. اگر کسی بدون آگاهی به مسائل فقهی وارد تجارت بشود، گرفتار ربا خواهد شد. می‌توان گفت:

من ساس بغیر فقه فقد ارتطم، من اجتماع بغیر علم فقد ارتطم

اگر کسی وارد حوزه هنر شد به غیر فقه در چاله و چالش می‌افتد، وارد سیاست شد بدون فقه به گودال می‌رود. وارد مسائل اجتماعی شد به غیر فقه به چاله می‌افتد. این جزو جوامع الکلم است. مخصوص پیغمبر نیست. ائمه هم که به منزله جان پیغمبرند، همین مطلب را دارند. این میثم بحرانی در همان جلد اول شرح نهج‌البلاغه از وجود مبارک پیامبر نقل می‌کند که به امیرمؤمنان فرمودند که ای علی! کلمات جامع علم را خدا به ما داد که انا اعطیناک الکوتر بر او منطبق است. به تو علی بن ابی‌طالب هم داده است. کسی که دارای جوامع الکلم است، حرفش حرف گوشه‌ای، زاویه‌ای، خصوصی، فردی، گذرا و مقطعی نیست. اگر امیرمؤمنان فرمود تجارت بی‌فقه با چاله و چالش همراه است، سیاست همین‌طور است، هنر همین‌طور است، صدا و سیما همین‌طور است.



گویندگی همین طور است، نویسندگی همین طور است، نوازندگی همین طور است.

هیچ کاری بدون فقه نخواهد بود و گرنه خدای نکرده گودال هست و چاله. اگر دین به ما فرمود این سه رشته علم را فرا بگیرید، شهید مرتضی مطهری بخشی از عمرش را به آیه محکمه که جهان بینی، فلسفه، کلام و علوم عقلی است، گذراند. بخشی را به فقه و اصول گذراند. بخشی را هم به علوم اجتماعی، اخلاقی و دیگر مسایل گذراند؛ از همین رو مرحوم علامه طباطبایی با یک دست *المیزان* می نویسد با دست دیگر آموزش دینی برای بچه های مدرسه می نگارد. این کار، کار آسانی نیست. حکمای ما غالباً یک قلم هستند؛ یعنی در سطح عالی چیز می نویسند اما کسی که مظهر عال فی *ذنوه* و *دان* فی *علوه* باشد، هم المیزانی باشد هم راهنمایان را و کودکان مدرسه را هدایت کند، این هنر است. مانند شهید مرتضی مطهری که در ضمن تحلیل آن کتاب های عمیق فلسفی، *داستان راستان* می نویسد که برای غالب نوسالان و نوجوانان سودمند است؛ چون این سه رشته را به خوبی فرا گرفت. یعنی آیه محکمه را خوب خواند، فریضه عادلانه را خوب خواند، سنت قائمه را خوب خواند.

خصوصیت دیگر شهید مرتضی مطهری این بود که او در علم همان طوری که از همان حدیث شریف من *اتجر* بغیر فقه برآمد، نه مستعیر بود و نه مستاجر بود نه مدین بود و نه مرتهن. عالمانی که در حوزه و دانشگاه هستند بعضی اهل استعاره هستند؛ یعنی علم را عاریه گرفته اند. در علم استعاره ای، شخص مالک عین نیست یک، مالک منفعت نیست دو، فقط مالک انتفاع است. ظرف عاریه ای نه مال انسان است که بتواند بفروشد و نه در اجاره انسان است که بتواند به دیگری اجاره بدهد و از منفعتش طرفی ببندد. استعاره ضعیف تر از اجاره است؛ چون آدم مالک عین نیست یک، مالک منفعت نیست دو، فقط مالک انتفاع است. برخی از مشتغلان علوم حوزوی و دانشگاهی مستعیر هستند نه تنها مالک علم نیستند، مالک منفعت علم هم نیستند. فقط برای گفتن خوب است. بعضی ها فقط مستاجر حوزه و دانشگاه هستند؛ یعنی دانش را اجاره کرده اند، مالک دانش نیستند. برخی ها مدیون هستند، وام دار هستند، وام گرفته اند. این ها هرگز عالم نخواهند بود.



بعضی‌ها هم مرتهن هستند؛ علم را دیگری تولید کرده است، این در گرو گرفته است. هیچ کدام از این‌ها به جایی نمی‌رسند. آن که عالم است، کسی است که مالک علم باشد و کسی مالک علم است که کاری به عاریه، اجاره، دین و رهن نداشته باشد. شهید مرتضی مطهری با دیگر متفکران فرق می‌کند. طلبه‌هایی که در حوزه هستند، دانشجویانی که در دانشگاه هستند، این‌ها باید خودشان را ارزیابی کنند که بعدها چه می‌خواهند بشوند. یک وقتی کسی شب شده می‌خواهد وارد اتاق مطالعه بشود. همین که لباس را از تن برگرفت و آماده مطالعه شد، فوراً به سراغ کتاب می‌رود. این هنوز چیزی فراهم نکرده واردات را حالا یا عاریه است یا اجاره یا دین است یا وام هست یا رهن است وارد می‌کند. مرتضی مطهری پیش از این که دست به کتاب بزند، می‌نشست فکر می‌کرد و می‌گفت این موضوع مسئله، این صورت مسئله، من چه می‌فهمم، وقتی فکر کرد و تحلیل کرد و تجزیه کرد با این سرمایه دست به کتاب می‌زد. وقتی دست به کتاب می‌زد خیلی‌ها را پس می‌زد؛ چون خودش پایگاه داشت. کسی که پایگاه فکری ندارد ظرفیتش خالی است. هر چه وارد شد، می‌پذیرد. می‌شود مستعیر دیگری. می‌شود مستاجر دیگری. آن که همین که شب شد می‌رود و مطالعه می‌کند، اولین چیزی که برمی‌دارد کتاب دیگری است. آن، هر چه که شنید باور می‌کند. او قدرت داوری ندارد ولی یک متفکر، اول سرمایه خود را تأمین می‌کند. گفت:

چو دریا به سرمایه خویش باش
هم از بود خود، سود خود برتر باش

بانک دارای پول است، موزه‌ها دارای عتایق هستند ولی همه این‌ها عاریه‌ای است. کسی در دریا گوهر نریخت، خود دریا آن را ساخت. این که بعضی از علما را می‌گویند بحرالعلوم نه برای این است که انبار علوم است، بلکه مخزن علم است و خودش ساخت و گوهر را خودش آفرید و او شد بحرالعلوم. اگر درباره عده‌ای گفته‌اند او آدم متبحری است؛ یعنی او آدم بحران‌دیشی است. نه این که وقتی شب شد برود به سراغ کتابخانه و کتاب را باز کند. این که کتاب را باز می‌کند، چون ظرفش خالی است هر چه از این کتاب در آمد در این ظرف خالی می‌نشیند. این متفکر در

نمی‌آید، حافظ در می‌آید، اطلاع‌رسان خواهد شد ولی او مرتضی مطهری در نمی‌آید. بنابراین قبل از دست بردن به کتاب خودش فکر می‌کرد. خود امام کتاب زیادی نداشت؛ وقتی وارد منزل علامه طباطبایی می‌شدید، می‌دیدید کتاب‌های زیادی نداشت. این‌ها پیش از این که به حرف‌های دیگران بنگرند، خودشان فکر می‌کردند و با این سرمایه وارد می‌شدند، بعد تجارت می‌کردند، تبادل می‌شد، تعامل می‌شد، تقابل می‌شد، تعاطی می‌شد، اعطا و اخذ می‌شد، یک جهاد علمی بود. این از خصایص کسانی است که بخواهند عالم ربانی بشوند که نمونه‌هایی از این را می‌شود در سیره و سنت جناب شهید مرتضی مطهری بیان کرد، این روش او بود؛ یعنی او فهمید که چه بخواند و هم فهمید چه جور بخواند. این تقریباً کسی نیست، همان طوری که جمال صوری قابل تحصیل نیست. با مشاطه‌گری کسی یوسف نخواهد شد. این چنین نیست که این زیبایی کسی باشد. برخی از جمال‌ها و کمال‌ها این‌ها جزء مواهب الهی است، جزء عطایای الهی است. بعضی آزاداندیش هستند؛ آزاداندیش نه به این معنا که بی‌مرز فکر می‌کنند، بلکه قدرت اندیشه‌شان در رهن و وام و اجاره و استجاره چیزی نیست، خر است. وقتی این قدرت، خر و آزاد بود دست و بال مطلب را هم آزاد می‌کند نه اجازه می‌دهد اشکالی به حرم امن این مطلب بار یابد و نه اجازه می‌دهد شبهه وارد شده، بماند. این مطلب را آزاد می‌کند از هر قیدی از هر شبهه‌ای از هر نقدی که قابل قبول باشد. این نصیب هر کس نیست. این که می‌بینید خواجه طوسی اقلیدس را تحریر کرده است، تحریر غیر از شرح است. این کار از صاحب جواهر ساخته نیست. صاحب جواهر آمده شرایع را شرح کرده است، شرح کردن یک مطلب است تحریر کردن یک مطلب دیگر. خواجه طوسی مال بطلمیوس را تحریر کرده است؛ یعنی آزاد کرده است. آزاد کردن غیر از شرح کردن است. مجمل را مفصل کردن، غیر از تحریر کردن است. مبهم را معین و مبین کردن غیر از تحریر است. طرزى مطلب را باز کند که دالان خروجی و ورودی مشخص باشد، صدر و ذیل مشخص باشد، اوج و حضيض مشخص (یا به تعبیر نمکین و لطیف شیخ عطار در منطق الطیر فراز و فرود) باشد، این کار آدم آزاد است. آزاداندیشی از برکات است. به معنای رهایی بودن که



هر حرف باطلی را بپذیرد، نیست. لذا شما در قالب نوشته‌های ایشان علامت حریت را می‌بینید. البته این کسبی نیست، با تلاش و کوشش افزوده می‌شود. ولی این قدرت کار هر کسی نیست. مثل آهنگ خوب، جمال خوب، خط خوب. این‌ها درست است با تلاش و کوشش افزوده می‌شوند ولی بخش اصلی‌اش هبة الهی است.

پس مرحوم مرتضی مطهری فهمید چه بخواند یک، فهمید چگونه بخواند دو، بعد هم چگونه عمل کند سوم. بخش وسیعی از برکات این شهید بزرگوار علم الوراثة است. این علم الدراسة را همه ما در حوزه‌ها و دانشگاه داریم. بعد در پایان هم ممکن است خدای ناکرده برسید و بگویید من آن‌چه خوانده‌ام همه از یاد من برفت. کم نبوده‌اند عالمانی از این دست ولی برخی از عالمان هستند که هر چه کهنسال‌تر می‌شوند و سن‌شان بالاتر می‌رود، فکرشان عمیق‌تر می‌شود. سرش چیست؟ چرا بعضی از علوم زود رخت برمی‌بندند ولی بعضی از علوم هست که از بین نمی‌روند. آن علم الدراسة که از غیر آمده، از در دیگر آمده از در دیگر بیرون می‌رود ولی علم الوراثة که از بیانات نورانی امیرمؤمنان رسیده است، این می‌ماند. در وراثت کسب شرط نیست، پیوند شرط است. ما یک ارث داریم یک مال التجاره. مال التجاره را انسان با کسب به دست می‌آورد ولی ارث را که با کسب به دست نمی‌آورد با پیوند به دست می‌آورد. اگر کسی با خدا و اهل بیت(ع) رابطه داشت، این پیوند باعث می‌شود به او ارث می‌دهند. اگر گفته شد علما ورثة انبیا هستند نه علمای کسبی نه علمای درسی به همین دلیل است. مرحوم کلینی نقل کرده است و دیگر بزرگان نقل کرده‌اند که وجود مبارک حضرت امیر و دیگر ائمه(ع) در رابطه علم الوراثة فرموده‌اند:

اگر کسی عمل کند برای رضای خدا به آن‌چه که یاد گرفت، آن‌چه را که نمی‌داند خدا به او ارث می‌دهد.

شهید مطهری چند حجره رو به قبله در مدرسه مروی داشت. سال ۱۳۳۱ از قم آمدند تهران و در شعبه معقول شاگرد اول شدند. دیگری شعبه منقول شاگرد اول شد. در مدرسه مروی یک



استاد بود، استاد رسمی برابر وقفنامه؛ مرحوم آیت‌الله سید عباس فشارکی بودند. ایشان شاگرد مرحوم آقا ضیاء بود که ما خدمتشان رسائل و این‌ها می‌خواندیم. یک تالی مدرس داشت که مرحوم آقا شیخ رضا قاضی بود که در کنار حجره ما یک حجره‌ای داشتند و آن‌جا روزانه تدریس می‌کردند. بعد از رحلت ایشان مرحوم شهید مطهری آمد کنار حجره ما؛ منتهی روزها بودند؛ چون متاهل بودند، شب‌ها در مدرسه نمی‌ماندند. از سال ۱۳۳۲ تا خرداد ۱۳۳۴ که تهران بودم از نزدیک ارتباط داشتیم، حجره ما هم محل رفت‌وآمد این بزرگوار و مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی جعفری بود و گاهی هم مرحوم آقای آشتیانی ایشان هم شرکت می‌کردند. مرحوم آشتیانی در همان ایوان حجره ما که مرحوم مطهری ارتباط داشت، خدمت شهید مطهری گفته بود که من مطول را در نزد شما خواندم. مرحوم مطهری در قم این‌ها را تدریس می‌کرد و شاگردانی هم مثل آقای آشتیانی داشت که مطول را خدمت ایشان خواندند و دیگر شاگردانی هم. همه این‌ها از اخلاص او و صفای ضمیر او به خوبی یاد می‌کردند. عملاً آثار اخلاص او مشخص بود. چون عمل بما علم، ورثه الله مالم یعلم شد.

بعضی‌ها خودکفا هستند در دنیا؛ یعنی مجتهد هستند و نیاز به تقلید ندارند ولی کسی خودکفا باشد در آخرت بسیار کم است. خودکفایی در آخرت این است که وقتی وارد صحنه می‌شود، خوب اعمال را می‌سنجند؛ ترازویی است، وزنی است، میزانی است، انطقوا جوارحی است؛ همه این موافق حساب و کتابی دارد. یکی از موافق حساس صحنه قیامت، صحنه توزین است که افراد، عقاید، اعمال و اخلاق را می‌سنجند. ماها ان‌شالله اگر عمل صالح داشته باشیم، منتزیم ترازو نصب بکنند. ترازو هم مستحضرید دو کفه دارد؛ در یک کفه وزنه می‌گذارند در کفه دیگر موزون. اگر کسی بخواهد نان را توزین کند، یک کفه‌اش را سنگ می‌گذارد و یک کفه‌اش را نان. وزن می‌کند که این نان سبک است یا سنگین. در هر میزان، یعنی در هر ترازویی، یک وزنی است و یک موزونی. در قیامت این ترازو را که نصب کرده‌اند، وزن، سنگ و پارامتر و امثال این‌ها نیست. در سوره اعراف فرمود:

و الوزن يومئذ الحق

نه این که الوزن حق، نه این که وزنی است، نه خیر وزن، حقیقت است؛ یعنی در یک کفه حقیقت می گذارند و در کفه دیگر اخلاق، عقاید و اعمال می گذارند. آن جا سنگ نمی گذارند که نماز را بسنجند، بلکه حقیقت را می گذارند. حقیقت چیست؟ ان شاء الله که رفتیم آن جا مشخص می شود. پس در یک کفه حقیقت می گذارند و در کفه دیگر اعمال، اخلاق و عقاید. اگر حقیقت بود می شود وزین:

اما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضيه

و اگر حقیقت نداشت، سبک:

و اما من خفت موازينه فامه هاويه

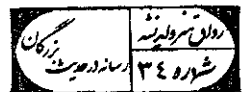
بعد این حدیث معروف است از وجود مبارک حضرت رسول که خون شهید را با مرکب عالم می سنجند. در آن روز حقیقت، مصادیق متعددی دارد. آن مرکبی که عالمان دین با آن معارف الهی را نوشته اند، آن حقیقت است و در یک کفه قرار می گیرد و خون شهدا را با مرکب عالمان دین می سنجند. این شهید بزرگوار ما وقتی وارد صحنه توزین شد، وقتی می خواهند اعمال او را بسنجند، هم وزن را به همراه دارد، هم موزن را، می فرماید این مرکبم و این خون من: کفی بذالك فخر.

شهید اول این گونه بود، شهید ثانی این گونه بود. مرحوم آقا شیخ فضل الله این گونه بود. شهدای انقلاب این گونه بودند. شهدای روحانی این گونه بودند. بزرگانی که در راه دین شربت شهادت نوشیدند به تعبیر نظامی به یک دست گوهر و به یک دست تیغ داشتند. همان گونه که فرمودند:

فقد ارسلنا رسلنا بالبينات و ارسلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط

و انزلنا الحديد

شهید مطهری به یک دست مرکب و به یک دست خون، به یک دست وزن و به یک دست موزون داشتند. این در توزین می شود خودکفا. این که می بینید در پس سی سال گذشته با جلال و شکوه همه برای او طلب مغفرت می کنند، علتش این است. می بینید روزانه هزاران نفر در حوزه های علمیه ایران و غیر ایران می گویند قال الشهید الاول رحمه الله، قال الشهید الثانی رحمه الله و... این فخر عالم است که قرن ها بگذرد هر روز هزاران نفر بگویند شهید اول رحمه الله چنین گفت، شهید دوم رحمه الله چنین گفت. این راه برای همه باز است ما اگر نتوانستیم خودکفا بشویم هم وزن را بیاوریم و هم موزون را، دست کم احدهما را بیاوریم. می آید خدای ناکرده جزو گروه چهارم باشیم. گروه چهارم نه وزن دارند نه موزون. بعضی ها هر دو را دارند. بعضی ها وزن را دارند، موزون را ندارند. عالمانی هستند که شهید نشده اند، بعضی ها شهدایی هستند که روحانی نبوده اند، عالم دینی نبوده اند. بالاخره احدهما را دارند. خدای ناکرده اگر کسی فاقد هر دو بود، بنا



به حال او:

من آن چه را باید تشکر کنم تشکر شد و می شود از شما. خدا از شما تشکر کند. خودم را به هیچ وجه لایق این کار نمی دانستم و نمی دانم. از شما سپاسگزاری می کنم. از همه عزیزانی که بزرگواری کردند و محبت کردند و حق شناسی می کنند. ولی مطلبی هست که خواهش می کنم توجه فرمایند؛ اوایل طلبگی من آمدم قم برای زیارت و نه برای درس. رفته به زیارت مرجع تقلیدمان مرحوم *آیت الله العظمی بروجردی*. خُب اولین باری بود که وارد حوزه شدیم و شیفته روحانیت بودیم و او مرجع تقلید ما بود و دل مان می خواست وقتی وارد قم شدیم، ایشان را هم زیارت کنیم. بی صبرانه منتظر بودیم ایشان از اندرونی تشریف بیاورند بیرونی. من یادم هست یک بزرگواری از تهران آمد و از ایشان پرسشی کرد. تازه آقا از پله های اندرونی پا گذاشتن در صحن بیرونی. از ایشان سوال کردند خواندن قرآن در رادیو چطور است؟ آن روز رادیو جای لپو و لعب بود. ایشان با همان آهنگ نمکین شان فرمودند چون مقرون با آهنگ لپو و لعب است، مکروه است. بسیاری از مراجع ما بیاناتی دارند که رادیو و تلویزیون پخش می کند. بزرگان ما، وعاظ ما، اساتید ما، سخنرانان ما چه در حوزه و چه در دانشگاه افرادی هستند بسیار شایسته، چه از نظر علمی و عملی. این ها مطالب حق را به عرض مردم می رسانند. از این کانال جز حق نگذرد و گرنه حق مخلوط را او نمی پذیرد. بعضی از امور (که مخلوط می شوند) مستهک می شوند، بعضی از امور مهلک هستند. آن اموری که مستهک می شوند مثل این که اگر یک کسی دیگ بزرگی از آش در اختیار اوست و دارد می پزد، اگر مقداری خاک وارد این دیگ آش بشود، چون خوردن خاک حرام است (به استثناء تربت سیدالشهداء آن هم به مقدار کم برای درمان) این خاک در دیگ بزرگ مستهک می شود و دیگر حرمتش از بین می رود ولی وقتی این آشیز دستش خونی شد و یک قطره خون وارد دیگ شد، این مهلک است نه مستهک. کل آن دیگ را آلوده می کند. اگر خدای نکرده منظره ای باشد که مشروع نباشد، آهنگی باشد که مشروع نباشد، کسی بیاید که اهل نماز و روزه نیست که مشروع نباشد، هرگز با کار خلاف نمی شود وفاق را ترویج کرد. این از بیانات نورانی حسین بن علی سلام الله علیه است که فرمودند هیچ گاه هدف وسیله را توجیه نمی کند و هرگز نمی شود از راه خلاف به مقصد رسید. مقصد صحیح، مقصد طیب را در درون خود دارد، ما به مقصد وقتی می رسیم یک، مقصد را در آن مقصد که نهادینه شده است زیارت بکنیم دو، که راه طیب و ظاهر داشته باشیم سه، اگر ان شاء الله الرحمان آن کمبودهایی که در صداوسیما و در جاهای دیگر هست، برطرف بشود ما بهتر و سریع تر به مقصد می رسیم و آن مقصد را می بینیم.

ان شاء الله





پرویشکا و علوم انسانی
جامع علوم انسانی